

فروغ جهانبخش

محمود اسماعیل نیا

## عبدالکریم سروش و «احیاء العلوم»ی دیگر\*

عبدالکریم سروش (متولد ۱۹۴۵) فیلسوف و متفکر ایرانی، به خاطر آراء نوآورانه اش در باب اصلاح دینی، یکی از برجسته ترین مصلحان مسلمان این قرن است. سروش دانش آموخته داروشناسی از دانشگاه تهران است که تحصیلات عالی خود را در اوایل دهه ۱۳۵۰ شمسی در رشته تاریخ و فلسفه علم در دانشگاه لندن گذراند و همانجا ذهن جستجوگر و آشنایش با سنن فلسفه کلاسیک اسلامی و غربی، شیفته فلسفه مدرن شد؛ و جهش های مهمی در سیر تحول فکری او رخ داد که بعضاً اجزای بنیادین اندیشه او را تشکیل می دهند.

سروش تا پیش از دوران تحصیل در خارج، به خاطر مطالعات منظم و گسترده ای در زمینه تفسیر قرآن و آثار کلاسیک کلامی، عرفانی و فلسفی امثال مولوی و غزالی، اشتغال خاطر می دید به تفسیر متن داشت. در پیوستن این دلمشغولی با بینش های جدید، او را به کانونی از تلاش های فکری سوق داد که هدفش ارزیابی مجدد متافیزیک سنتی بود، به منظور یافتن پاسخی مجاب کننده برای تبیین ارتباط میان علم و متافیزیک/ عقل با وحی. زمینه های اجتماعی نیز در شکوفایی فکری سروش به مثابه یک مصلح مسلمان موثر بوده اند. در دهه ۱۳۴۰ شمسی او به عنوان یک دانشجوی متعهد مذهبی دارای دلمشغولی های اجتماعی و سیاسی، به ژرف اندیشی در ادبیات احیاگرانه، از سیدجمال تا شریعتی پرداخت.

همچنین از زمان بازگشت به ایران، اندکی پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷، وی با تجربیاتی مثل حاکمیت یک دولت اسلامی، استیلای اسلام ایدئولوژیک و اجرای فهم فقهی از اسلام روبرو شد.

### قبض و بسط تئوریک شریعت

سیر و سلوک فکری پرنوسان ولی پرارزش سرروش، سرانجام به ظهور نظریه معرفت شناختی / هرمنوتیکی او، یعنی "تئوری قبض و بسط معرفت دینی" منتهی شد. این نظریه سنگ بنیادین طرح اصلاح دینی وی را تشکیل داده و او را از سایر احیاگران متمایز می سازد. سرروش به رغم تقدیر فراوان از تلاش های احیاگران مسلمان، معتقد است که نظریه او تامین کننده بخش حیاتی ولی تاکنون غایب این جریان، یعنی ساختار معرفت شناختی آن است. بر اساس این نظریه، برای ایجاد سازگاری میان امر "تغییرناپذیر" (دین) با "متغیر" (جهان متحول)، تفکیک میان دین و معرفت دینی ضرورت دارد. اصل دین امری الهی، جاودان، تغییرناپذیر و مقدس است، در حالی که فهم انسانی از دین در دادوستدی دائمی با حیطه های مختلف معرفت بشری است. در نتیجه، معرفت دینی امری سیال، نسبی و عصری خواهد بود. با چنین شناختی می توان، بدون آسیب زدن به قداست دین، به مباحث اصلاح دینی پرداخت. غفلت احیاگران پیشین نسبت به این مبنا، باعث انصراف توجهشان از مسائل بنیادین شده و در نتیجه؛ پاسخ هایشان، باوجود ارزشمندی، ماهیتی موقت یافته است. با این همه، سرروش مدعی کمال یا تمامیت رویکرد خود نیست.

هدف سرروش فراتر از انجام اصلاحاتی غیرسیستماتیک در برخی از موضوعات معین و منتخب، و غالباً حقوقی است. طرح او ماهیتی چند بعدی دارد که دوجنبه اصلی آن عبارتست از: پیراستن آن دسته از عناصر و فهم های زائد و راکدی که اغلب باعث پوشیده ماندن گوهر دین می شوند؛ و نیز تجهیز دین به شیوه ها و ارزش های برون - دینی، با هدف سازگار کردن عقل و وحی.

## ایدئولوژی و فقه، عقل و وحی

سروش با آسیب‌شناسی اسلام معاصر، گرفتاری‌های متعددی را شناسایی می‌کند. با آنکه شرایط ایران در دوره پس از انقلاب، نقش مهمی در این تشخیص دارد، ولی برای او بازشناسی این مشکلات در سراسر جهان اسلام دشوار نمی‌نماید. نخستین گرفتاری عبارتست از ایدئولوژیک کردن اسلام، یعنی همان شیوه‌ای که در حرکت‌های بازخیزش اسلامی از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد رواج یافته؛ و از نظر سروش باعث آسیب دیدگی گوهر دیانت می‌شود؛ از جمله به این دلیل که دین را به ابزاری برای دستیابی به اهدافی خاص تبدیل می‌کند. [به زعم او]، چنین رویکردی مروج فهمی جزمی از دیانت است که ناظر بر جنبه‌های ظاهری و عرضی دین و بی‌اعتنا به مضامین ژرف آن بوده، و ثمره آن نیز جمود فکری و انحصارگرایی خواهد بود. هنگامی که فهمی از دین به مثابه فهم نهایی، مطلق، رسمی و نقدناپذیر تعیین شود، نیاز به مفسران رسمی چنین فهمی، سبب آن می‌شود که امتیازاتی پیشین برای طبقه روحانیت در نظر گرفته شود و راه برای ظهور تمامیت خواهی مذهبی در سطوح اجتماعی و سیاسی هموار خواهد شد. سروش این رویکرد را "اسلام هویت" می‌نامد، که در بهترین حالت، ابزاری است ایدئولوژیک که شاید به کار مسلمان بیاید تا بر "بحران هویت" خویش، که خود برخاسته از چالش با مدرنیته است، فائق آیند. حال آنکه اسلام حقیقت، یعنی حقایق بنیادینی که پیامبران، بشر را بدانها فراخوانده‌اند، با این اسلام "مصلحت‌اندیش" نسبت دوری دارد.

مشکل دوم، تأکید بیش از حد بر جنبه‌های حقوقی اسلام (شریعت و فقه) به بهای کم توجهی به اخلاق و کلام است. انتقاد سروش از این عدم توازن، هم متوجه سنت‌گرایان و هم برخی از نوگرایان است؛ چرا که سنت‌گرایان، اسلام را به فقه فروکاسته‌اند و بعضی از نوگرایان نیز اسیر همین کوته‌نظری بوده و توان شناسایی مشکلات عمیق‌تر را از دست داده‌اند و در نتیجه، اصلاح دینی را منحصر به راه‌حل‌های حقوقی جزئی

و غیرسیستماتیک کرده‌اند. سروش اهمیت فقه و شریعت را کم نمی‌شمارد، بلکه استدلال او علیه تفکری است که قائل به برتری، جامعیت و تمامیت فقه به‌مثابه دین است. او با الهام از "مراد" خویش، امام محمد غزالی، معتقد است که فقه نه اصل اسلام است و نه کل آن، بنابراین باید محدود به قلمرو خود باشد. علاوه بر این، در فهم مبتنی بر فقه از اسلام، ارزش اصلی به "عمل" (کردار بیرونی) داده می‌شود و نه "ایمان" (باور درونی). این رویکرد جامعه‌ای را پدید می‌آورد که در آن اجرای شریعت، شعارگرایی و یکدست‌کردن تجربه دینی سگه رایج است؛ ولی همین فقدان تکثر، منتهی به ریاکاری و انحصاری شدن حقیقت می‌شود. این دو بیماری نه تنها باعث رکود تفکر دینی شده، بلکه دیدگاهی "اکثری" از دین را ترویج می‌کنند. علاوه بر این، مانع برقراری دیالوگ میان علوم مختلف اسلامی و نیز میان اسلام و علوم انسانی می‌شوند، حال آنکه این امور اجزایی ضروری برای احیای تفکر اسلامی هستند. تفکر اسلامی تنها از طریق چنین شناختی و نیز عزم بر روند به یک فرایند دادوستد است که می‌تواند از قیود جمود و مطلق‌انگاری رهایی یابد. و این، فراخوانی است به نقش نیروبخش خرد؛ یعنی همان دعوتی که عمیقاً همسوی با خردگرایی معتزلی و هم‌طنین با خواسته‌های شیخ محمد عبده و علامه اقبال لاهوری است.

بینش "اکثری" از دین تصریح دارد که همه آنچه را که مسلمانان، برای حل مشکلات شان یا اداره زندگی خصوصی و عمومی شان بدان نیازمندند، در اسلام آمده است؛ گویی که دین مخزنی از پاسخ‌های حاضر و آماده برای حل تمامی مشکلات در همه زمانهاست. چنین رویکردی موجب محرومیت مسلمانان از چالش‌های فکری و مزیت‌های دیگر شیوه‌ها و ارزش‌ها می‌شود؛ و در عمل نیز به سوی فقه پُسرقت می‌کند که در سرزنده‌ترین نمودش، یعنی اجتهاد خود، به گونه‌ای بارز بیش از هر چیز، به شدت نیازمند معرفت برون-دینی است. شاید بهترین نمونه دیدگاه "اکثری" از دین را بتوان در گفتمان رایج در مورد اسلام و سیاست مشاهده

کرد؛ که بر اساس آموزه‌های آن، شریعت یک نظام حقوقی جامع و مانع و پاسخگویی نیازهای سیاسی است. چنین رویکرد فقهی‌ای به سیاست، نه تنها ماهیت اصلی سیاست را نادیده می‌انگارد، بلکه به برخی از تضادهای غیرقابل حل نیز منتهی می‌شود.

### اسلام و دموکراسی

سروش استدلال می‌کند که برای بحث در مورد اسلام و سیاست، باید از بیرون دین شروع کرد. ایجاد سازگاری میان دین و دموکراسی همانند آشتی میان عقل و وحی است، که در هر دو مورد، شیوه‌ها و ارزش‌های برون-دینی دخالت دارند. به طور کلی ماهیت حکومت و ارزش‌ها و روش‌های حکمرانی، موضوعاتی فقهی نبوده و به فلسفه سیاسی تعلق دارند؛ و در ارتباط با دین نیز، می‌باید در چارچوب علم کلام بررسی شوند. انسان‌ها به صرف انسان بودن واجد حقوقی پیشین، از جمله حقوق سیاسی هستند. بنابراین ارزش‌های محوری دموکراسی، مثل عدالت و آزادی، در اساس اموری بیرون-دینی هستند، هرچند که مورد تصویب نظام‌های دینی نیز قرار گرفته باشند. از سوی دیگر شیوه‌های حکمرانی نیز اموری غیرمذهبی هستند. زیرا اداره زندگی عمومی امری عقلانی است که می‌باید با بهره‌گیری از دانش‌های جدید در زمینه مدیریت، اقتصاد و علوم اجتماعی سامان یابد. حال آنکه فقه نه دانش مدیریت است و نه یک برنامه حکومتی؛ و لذا هرچه که در این خصوص در دین یافت شود، جنبه "اقلی" و "عَرَضی" داشته و "ذاتی" دین نبوده است. سروش در بحث خود در مورد امکان‌پذیری یک حکومت دموکراتیک دینی، استدلال می‌کند که اگر دموکراسی با قرائت حقوقی - دستوری از اسلام آشتی‌ناپذیر به نظر می‌آید؛ می‌تواند با قرائت دیگری از اسلام سازگار افتد که برای ارزش‌های انسانی مثل عقلانیت، عدالت، آزادی و حقوق بشر اولویت قائل است. بنابراین دموکراسی تنها هنگامی می‌تواند در یک جامعه دینی جریان یابد که قبلاً بنیان‌های تثوریک آن همساز شده باشد.

## اسلام و مدرنیته

سروش ضمن آگاهی دقیق نسبت به شکاف معرفت شناختی موجود میان دنیای قدیم و جدید، معتقد است که هرگونه تلاش جدی در زمینه نوگرایی اسلامی، می باید از تجهیز به مفاهیم، نگرش های ادراکی و شیوه های فکری مدرن آغاز شود. از میان موضوعات متعددی که سروش در این زمینه مطرح کرده، دو موضوع عبارتند از: عقل نقاد مدرن در برابر عقل سنتی هرمنوتیک، و حقوق در مقابل تکالیف.

از نظر سروش تفکر نوین اسلامی نیازمند اتخاذ خردورزی نقادانه، به منزله ابزاری که نه تنها دربرگیرنده رویکردی انتقادی - تاریخی نسبت به پارادایم های سنتی مذهبی است بلکه قادر به ارائه بدیل هایی نیز برای آنهاست. یکی از سرنوشت سازترین تغییرات پارادایمی در جهان جدید عبارت از این است که اکثر مفاهیم و نهادهای آن حق - بنیاد هستند؛ که خود بازتابی است از تغییر دریافت انسان از خویش، از موجودی مکلف به محق. سروش ضمن انتقاد از کاستی های ذهنیت تکلیف - محور گذشته و نیز ذهنیت حق - محور کنونی، پارادایم ثالثی را مطرح می کند که در آن، عناصر عقلانیت و حقوق در نحوه ای از دینداری تعدیل شده اند تا انسان ها را از سودای دست یازی به ویژگی های خدا - گونه بازداشته و آنها را فرمانبردار خداسازد. البته، ماهیت و تعریف این دینداری و الزام، با تصورات متعارفی که عمدتاً مرتبط با رفتارهای بیرونی هستند؛ از بیخ و بن تفاوت دارد.

سروش نه تنها داعی سکولاریسم نیست، بلکه ارائه کننده گونه ای از دینداری عالمانه و سنجیده است، که این بُعد از پروژه او را می توان مرتبط با احیای شیوه ای عرفانی و والا از دینداری دانست. این همان "دینداری تجربت اندیش" مبتنی بر عشق به خداست، که مکتب اعلای آن "تجربه نبوی" حضرت محمد(ص) است. آنچه که جهان جدید راززدایی شده بدان نیاز دارد، یک دینداری "تجربت اندیش"، و نه "مصلحت اندیش" است؛ که در آن، خداوند به منزله یک "محبوب" رثوف، و نه یک "شارع" عبوس، تجربه می شود. دستورات این خدا نیز نه به خاطر الزام نسبت به تکالیف شرعی،

بلکه از روی انگیزشی عاشقانه مراعات می شود.

طرح اصلاح دینی سروش انتقاداتی را هم به کاستی های سنت و هم مدرنیته مطرح می کند. وی ضمن دفاع از بهره گیری از برخی عناصر مدرن برای تقویت سنت، به جستجو در لایه های ژرف سنت می پردازد تا درمانی برای فقر معنوی عصر جدید بیابد. از نظر او، برای آنکه دین در جهان مدرن کارایی پیدا کند، ناگزیر از تعامل معنی داری با مفاهیم، نگرش ها و نهادهای مدرن است. از این روست که سروش اصلاح دینی را از سطح فقه به لایه های ژرف تر کلام و فلسفه می برد، یعنی عرصه هایی که در آنها مفاهیم بنیادین خدا، انسان و دینداری باید بازتعریف شوند. این امر، مبتنی بر تشخیص نیاز به یک دادوستد پلورالیستی بین عرصه های فکری درون - دینی و عرصه های فکری برون - دینی است. وجه تکمیل گرانه پروژه فکری سروش در این واقعیت نهفته است که هم باعث تجدید توان سنت فکری - عقلانی اسلام می شود و هم غنای معنوی آن را برجسته می سازد؛ تا در نتیجه، انسان مدرن را از گردنفرازی و خودمحوری بازدارد.

## \* مأخذ این مقاله:

Abdolkarim Soroush, New 'Revival of Religious Sciences' in: **ISIM Newsletter**,  
No.8. September 2001, P.21.

از بولتن خبری ISIM مربوط به مؤسسه International Institute for Study of Islam in the Modern World است که مقر آن در شهر لیدن هلند است و تاکنون ۱۱۳ شماره از خبرنامه مزبور از اکتبر ۱۹۹۸ تا دسامبر ۲۰۰۳ منتشر شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد مؤسسه فوق‌الذکر و مطالب خبرنامه‌های آن به سایت <http://www.isim.nl> مراجعه شود.

خانم فروغ جهانبخش دارای دکترای مطالعات اسلامی از دانشگاه مک‌گیل (کانادا)، و استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه کورنیلز (کانادا) است. شایان ذکر است عنوان فارسی این مقاله به پیشنهاد ایشان صورت پذیرفته است. - م.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی